

سلطان احمد جلايرو سلطان سخن، سعدی

فرزاد ضیائی حبیب آبادی

پژوهشگر متون کهن فارسی

| ۱۲۳-۱۴۵ |



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال طابع علوم انسانی

Sultan Ahmad Jalayir and Sa'di, the King of Speech
Farzad Ziaei Habibabadi

Abstract: Sultan Ahmad Jalayir (759-813 AH) is among the art-loving and art-supporting rulers who governed this land. Besides his patronage of great artists, he himself engaged in certain areas, notably his profound interest in poetry, resulting in a comprehensive divan spanning seven volumes. Examining this divan reveals Sultan Ahmad's familiarity with the works of other poets. One such poet is Sa'di, whom Sultan Ahmad extensively acknowledges in his verses, and the impact of this acknowledgment can be gleaned from Sultan's divan. In this article, we explore Sultan Ahmad Jalayir's influence from Sa'di.

Keywords: Sultan Ahmad Jalayir, Sa'di, Interaction, Patronage, Poetic Relations, Influence.

چکیده: سلطان احمد جلاير (۷۵۹-۸۱۳ق) از جمله پادشاهان هنردوست و هنرپروری است که بر این سرزمین حکم رانده‌اند. اما وی علاوه بر هنردوستی و حمایت از هنرمندان بزرگ، خود نیز در برخی زمینه‌ها دستی بر آتش داشته است؛ مثلاً علاقه او به شعر آن قدر بوده که دیوانی مفضل، در هفت دفتر، از خود به یادگار نهاده است. بررسی این دیوان نشان می‌دهد که سلطان احمد با اشعار شاعران دیگر نیز آشنا بوده است. یکی از این شاعران سعدی است که سلطان احمد در سروده‌های خویش توجه بسیار به شعر او می‌داشته و آثار این توجه را از خلال دیوان سلطان می‌توان دریافت. ما در این مقاله به اثرپذیری سلطان احمد جلاير از سعدی پرداخته‌ایم.

کلیدواژه: سلطان احمد جلاير، سعدی، تضمین، استقبال، مناسبات شعری، اثرپذیری



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سلطان احمد بن شیخ اویس بن حسن ایلکانی که بیشتر به سلطان احمد جلاير شهرت دارد به سال ۷۵۹ق بزد، به ۷۸۴ق بر تخت سلطنت نشست و به سال ۸۱۳ق به قتل آمد. قطع نظر از جنگ و گریزهای بسیار و کشاکش‌های بی‌شمار که در کارنامه‌ی عموم سلاطین، مزبور است، سلطان احمد جلاير به پاره‌ای از علوم و فنون نیز آراسته بود. از جمله در علم نجوم دستی داشت و به موسیقی چندان علاقه مند بود که عبدالقادر مراغی، نابغه‌ی موسیقی دوران، ندیم و همدمش بود. جز این، طبعی موزون نیز داشت و مرتکب منظوماتی نیز می‌شد. در مقاله‌ای که پیش از این در باب مناسبات شعری میان سلطان احمد و «حافظ» نگاشته‌ام و در همین مجله‌ی آینه پژوهش به چاپ رسیده، آورده‌ام که اتفاقاً حضرت سلطان بسیار هم پرگو و پرچانه بوده‌اند، چنان که دیوان وی که اخیراً یافته و چاپ شده، شامل حدود یازده هزار بیت، از قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، ترجیع بند، قطعه و... است.^۱ البته سروده‌های سلطان احمد، اغلب، منظوماتی بارد و نازل قدر است و انواع عیوب لفظی و معنوی در دیوان پربرگ وی موج می‌زند، اما از بررسی همین دیوان معلوم می‌شود که سلطان احمد با اشعار شاعران پیشین و معاصرش انس و الفتی داشته است. سخن‌سرایی که مارد پایشان را در دیوان سلطان یافته‌ایم عبارتند از رودکی، فرّخی، عنصری، ظهیرفاریابی، خاقانی، انوری، سنایی، نظامی، کمال‌الدین اسماعیل، عراقی، عطار^۲، سعدی، حافظ، کمال خجندی، خواجوی کرمانی و سلمان ساوجی. البته با جستجوهای بیشتر ممکن است نشانی از شاعران دیگر نیز در این دیوان به دست آید. هم‌چنین بررسی‌ها نشان می‌دهد که سروده‌های سلطان احمد، پس از حافظ، ظاهراً بیشترین ارتباط را با شعر سعدی دارد. ما، در این مقاله اثرپذیری‌های سلطان احمد جلاير از سعدی را نشان خواهیم داد، اما پیش از آن باید یادآوری کنیم که منظومات سلطان حقیقه‌نقدی است کم‌عیار و این مطلب نزد هم‌عصران وی نیز مشهور بوده و اتفاقاً به سمع خود آن حضرت نیز رسیده بوده است.^۳ بنابراین اثرپذیری‌های وی از سعدی صرفاً جنبه‌ی صورت‌گرایانه دارد. این موارد را می‌توان در دو گروه «کلمات و ترکیبات» و «وزن، قافیه و ردیف» دسته‌بندی نمود.

الف) کلمات و ترکیبات:

در دیوان سلطان احمد کلمات و ترکیباتی هست که آن‌ها را از سعدی وام کرده. سلطان در این

۱. حافظ و سلطان احمد جلاير، فرزاد ضیائی حبیب‌آبادی، آینه پژوهش، سال ۳۳، شماره ۶ (پیاپی ۱۹۸)، بهمن و اسفند ۱۴۰۱، ص ۱۴۱ - ۱۶۴.

۲. هفت‌پیکریا دیوان سلطان احمد جلاير، به کوشش دکتر علی فردوسی و دکتر ساناز رجبیان، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، تهران، ۱۴۰۱.

۳. مصححان نوشته‌اند: «... موضوع ارتباط میان شعر سلطان احمد و عطار نیازمند پژوهشی «ژرفنده» [کذا!] است» (همان، ص ۲۸۲).

۴. در سخن، کم‌عیار خواندم / کمتر از طور خویش داندم (همان، ص ۶۲۲).

حوزه، حتی‌گاه یک مصراع کامل از شیخ اجل را تضمین نموده است:

- سلطان: صنع حق در نظر چهره زیبا بنگر
«خوب رویان جفا پیشه وفا» رحمت را (کذا)
(ص ۳۳۹)
- سعدی: «خوب رویان جفا پیشه وفا» نیزکنند
به کسان درد فرسوسند و دوا نیزکنند
(ص ۴۴۹)
- سلطان: سعادت به دست خردمند نیست
ظفر کان قرین سعادت بود
«سعادت به بخشششایش داور است»
«نه در چنگ و بازوی زورآور است»
(ص ۳۵۵)

دو مصراعی که زیر آن خط کشیده‌ایم، عیناً بیتی از بوستان سعدی است:

سعادت به بخشششایش داور است
نه در چنگ و بازوی زورآور است
(ص ۲۸۴)

- سلطان: مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند
تو را چه شد که همه قلب دوستان شکنی
(ص ۳۹۶)

این بیت اساساً از سعدی است اما در دیوان سلطان احمد، ذیل دعای «وَلَهُ حَلْدُ اللَّهِ تَعَالَى خَلْفَتُهُ
و سلطانه» به نام سلطان به ثبت آمده و البته مصححان دیوان سلطان نیز، تعلق این بیت به
سعدی را در حاشیه دیوان تذکر داده‌اند.

- سلطان: «بی دوست زندگانی» تلخ است بیدلان را
کاندوه صبر و دوری، چون نوش می‌گوارد
(ص ۴۱۴)

سعدی: ذوقی چنان ندارد «بی دوست زندگانی»
دودم به سر برآمد زین آتش نهانی
(ص ۵۸۶)

- سلطان:
«مرا می‌پرس که چونی» دگر ز حالت من
مگو مگو که حکایت پر است زنبیلیم
(ص ۴۴۹)

سعدی:

«مرا می‌پرس که چونی»، به هر صفت که تو خواهی
مرا مگو که چه نامی، به هر لقب که تو خوانی
(ص ۵۸۷)

- سلطان:

به نامرادی من گمر مراد خواهی یافت
«مراد خویش دگر باره من نخواهم خواست»

مرا که بی تو نشینم چه جای یک ساعت
نظر به روی تو دارم غلوی شوقم بین
من از ملامت خوبان نمی‌کنم پرهیز
چنان که می‌دانیم، همه مصراع‌های زوج قطعه بالا، متعلق به سعدی است، آنجا که در غزلی شورانگیزی فرماید:

اگر مراد تو ای دوست بی‌مرادی ماست
نمی‌توانم بی او نشستم یک ساعت
جمال در نظر و شوق همچنان باقی
مرا به عشق تو اندیشه از ملامت نیست

«مرا د خویش دگر باره من نخواهم خواست»
«چرا که از سر جان بر نمی‌توانم خاست»
«گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست»
«وگر کنند ملامت نه بر من تنهاست»
(ص ۳۷۵)

- سلطان:

«ای دوست دست گیر» که از پا فتاده‌ام
در بحر بی‌کران تو تنه‌ا فتاده‌ام
(ص ۴۷۶)

سعدی:

افتاده تو شد دلم «ای دوست دست گیر»
در پای مفکنش که چنین دل کم او فتد
(ص ۴۱۷)

ضمناً عبارت «ای دوست دست گیر»، ردیف یکی از غزل‌های سعدی نیز هست که مطلع آن این است:

دل برگرفتی از برم ای دوست دست گیر
کز دست می‌رود سرم ای دوست دست گیر
(ص ۴۷۱)

- سلطان:

«سلسله موی» تو «حلقه دام بلا»
غلغله عشق تو در دل هر ترک و تاز
(ص ۴۹۱)

سعدی:

«سلسله موی» دوست «حلقه دام بلاست»
هر که درین حلقه نیست، فارغ ازین ماجراست
(ص ۳۷۷)

- سلطان:

«به» انجمنی «که درآیند شاهدان دو عالم»
میو حبیب در آن انجمن که نیک نباشد
(ص ۵۲۳)

سعدی:

نظر به سوی تو دارم، غلام روی تو باشم
(ص ۵۰۸)

«به» مجمعی «که درآیند شاهدان دو عالم»

- سلطان:

«گنج خواهی در طلب رنجی» بکش
(ص ۵۴۲)

گنج بی رنجت میسر کی شود

خرمنی میبایدت تخمی بکار
(ص ۶۶۸)

سعدی: «گنج خواهی، در طلب رنجی» ببر

- سلطان:

«مراد و دیده به راه» است و «گوش بر پیغام»
«چگونه شب به سحر می برند و» صبح «به شام»
(ص ۴۹۳)

از آن زمان که تـ رفتی و وعده ها کردی
ز حال خسته دلانت بپرس کز غم عشقت

سعدی:

تو مسـ تریح و به افسوس می رود ایام
«چگونه شب به سحر می برند و» روز «به شام»
(ص ۴۹۳)

«مراد و دیده به راه» و دو «گوش بر پیغام»
شبی نپرسـ ی و روزی که دوستدارانم

- سلطان:

«هرگز حسـد نبرم بر منصبی و مالی»
«آلا بر آن که دارد بـ دلبری و صالی»

جز برد و یار همـ دم در عمر خویش حقا
گفتم حسد نبردم بر جاه و مال و منصب
(ص ۵۴۹)

می دانیم که دو مصراعی که زیر آن خط کشیده شده، مطلع غزلی از سعدی است (ص ۵۷۹). این مطلب را مصححان دیوان سلطان نیز یادآوری کرده اند.

- سلطان:

«همه چشمـ میم تا» چه بنمایی
(ص ۵۶۶)

«همه گوشـ میم تا چه فرمایی»

سعدی:

«همه گوشـ میم تا چه فرمایی»
(ص ۵۴۸)

«همه چشمـ میم تا» برون آیی

- سلطان:

«چه کنم نمی توانم» دمکی به کام بودن به جهان جان ببرزد نفسی به جام بودن (ص ۵۸۲)

سعدی:

من اگر نظر حرام اســـــت بسی گناه دارم «چه کنم نمی توانم»^۶ که نظر نگاه دارم (ص ۵۰۳)

- سلطان:

«چشمیت گواهی می دهد» گویا که مستی «ای پسر» کج بار تو خوش می رود بالا و پستی ای پسر (ص ۶۰۱)

سعدی:

دوش «ای پسر» می خورده ای، «چشمیت گواهی می دهد»

باری حریفی جـــــو که او مســـــتور دارد راز را (ص ۳۶۳)

- سلطان:

بیش ازینم نبود جرأت خاطر به تو عرض آنچه من شرط بلاغ است به تو می گویم (ص ۶۰۳)

سعدی:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم تو خواه از ســـــخنم پند گیر و خواه ملال (ص ۶۷۳)

- سلطان:

احمد تو مشـــــو و منکر قلاشی و رندی «هر عیب که محبوب پسندید هنر شد» (همان)

سعدی:

گر خود همه عیبها بدین بنده درست هر عیب که سلطان بپسندد هنر است (ص ۲۵)

۶. تعبیر «چه کنم، نمی توانم» را پیش از سلطان احمد، «امیر خسرو دهلوی» نیز دو بار به کار داشته است: نکنم ز عشق توبه که سر گناه دارم «چه کنم، نمی توانم» دل خود نگاه دارم (دیوان امیر خسرو دهلوی، با مقدمه و اشراف [کذا!]) محمد روشن، انتشارات نگاه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۷، ص ۶۱۲). نیز:

به جفات دل نهادم بکن آنچه می توانی «چه کنم نمی توانم» ز تو احتراز کردن (همان، ص ۷۲۳). چاپی است بسیار مغلوط که از روی ناچاری بدان ارجاع دادم). ضمناً همین دو غزل امیر خسرو نیز تحت تأثیر شعر سعدی است.

- سلطان:

ای مشرف شـــــده از روی تو نوروز و بهار
در مجالی «که تفاوت نکند لیل و نهار»
(ص ۶۱۷)

سعدی:

بامدادی «که تفاوت نکند لیل و نهار»
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
(ص ۶۶۲)

- سلطان:

یا نباید رفت بـــــا او پیره‌ن ازرق کنان
یا نباید خانه‌ای کردن یقین در خورد پیل
(ص ۶۵۴)

سعدی:

یا مـــــرو با یـــــار ازرق پیره‌ن
یا بکش بر خان و مان انگشـــــت نیل
دوستی با پیلبانان یا مکن
یا بنـــــا کن خانه‌ای درخـــــورد پیل
(ص ۱۷۰)

سلطان:

«من آن نی‌آم که دل از مهر دوست بردارم»
منم که می‌کنم آری فدایش یعنی سرم
(ص ۶۵۹)

سعدی:

«من آن نیم که دل از مهر دوست بردارم»
و گرز کینه‌دشـــــمن به جان رسد کارم
(ص ۵۰۲)

- سلطان:

«دردا و حسرتا که» نگارم «ز دست» شد
وین خاطر ضعیف خیالی پرســـــت شد
(ص ۶۹۰)

سعدی:

«دردا و حسرتا که» عنانم «ز دست» رفت
دستم نمی‌رسد که بگیرم عنان دوست
(ص ۳۹۷)

- سلطان:

«آب حیات من است» لعل شب‌افروز تو
دولت بخت من اســـــت طلعت پیروز تو
(ص ۷۰۹)

سعدی:

«آب حیات من است» خاک سرکوی دوست
گردو جهان خرمیست، ما و غم روی دوست
(ص ۳۹۸)

- سلطان:

اگر مست باشی و گر هوشیار کس از بدزبانی مردم نرست
(ص ۷۶۸)

سعدی:

کس از دست جور زبانها نرست اگر خودنمای است و گر حق پرست
(ص ۳۱۵)

- سلطان:

چون شیخ که گفت از دل و جان «پرونده نعمت قدیم»
(ص ۸۳۰)

می بینیم که سلطان احمد در اینجا، تصریح نموده که مصراع دوم را از «شیخ» (سعدی) وام کرده است، آن جاکه در «گلستان» می گوید:

من بنده حضرت کریم «پرونده نعمت قدیم»
(ص ۸۷)

- سلطان:

اله دور باد از قوم «ویاران» «که ما را دور کرد از دوستداران»
(ص ۸۵۹)

سعدی:

فراق دوستان شب باد «ویاران» «که ما را دور کرد از دوستداران»
(ص ۵۲۷)

- سلطان:

خلل پذیر بود انتظام هر حالی ولی خلل نپذیرد محبتی که مراست
(ص ۹۴۴)

سعدی:

عنایتی که تو را بود اگر مبدل شدد خلل پذیر نباشد ازادتی که مراست
(ص ۳۷۵)

(ب) وزن، قافیه، ردیف:

حوزه دیگری که سلطان احمد جلاير در منظومات خویش تحت تأثیر اشعار سعدی بوده، وزن، قافیه و ردیف است:

- سلطان:

مرا که با تو اول قرار و پیوند است قسم به زلف تو جانا هزار پیوند است
(ص ۳۲۳، ۶ بیت)

سعدی:

شب فراق که داند که تا سحر چند است مگر کسی که به زندان عشق در بند است
(۳۸۲، ۱۲ بیت)

قافیه‌های مشترک: پیوند، سوگند، خرسند، آرزومند، مانند و برکنند[ه].

سلطان احمد در دو غزل دیگر نیز تحت تأثیر این غزل سعدی (شب فراق که داند ...) واقع شده است. یک جا عبارت «در بند است» را، که قافیه وردیف مصراع دوم مطلع سعدی است، به عنوان «ردیف» به کار داشته و قافیه شعر خویش را تغییر داده است:

دلم به سلسله زلف یار در بند است تنم به دام غم غمگسار در بند است
(ص ۵۲۱)

در این غزل، بیتی هست که مقایسه آن با بیتی از غزل سعدی، نشان می‌دهد که سلطان احمد در سرودن این غزل نیز به غزل سعدی چشم داشته است. اکنون آن دو بیت را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم:

- سلطان:

نه من به دام تو تنها فتاده‌ام تنها (کذا) در این میانه چو احمد هزار در بند است
سعدی:

زدست رفته نه تنها منم در این سودا چه دستها که ز دست تو بر خداوند است

غزلی دیگر که سلطان احمد تحت تأثیر این غزل سعدی (شب فراق که داند ...) سروده، این است:

بیا بیا که دلم با تو آرزومند است مگر که با تو دلم را قرار و پیوند است
(ص ۷۸۸، ۵ب)

همه قافیه‌های این غزل سلطان، یعنی «آرزومند، پیوند، سوگند، برکنند[ه]، خداوند و افکنند[ه]»، در میان قوافی غزل سعدی دیده می‌شود. در این میان بیتی از سلطان احمد، به اندک اختلاف، با بیتی از سعدی یکسان است:

- سلطان:

«قسم به جان تو گفتن» ادب نمی‌دانم «به خاک پای تو کان هم عظیم سوگند است»
سعدی:

«قسم به جان تو گفتن» طریق عزت نیست «به خاکپای تو آن هم عظیم سوگند است»

اکنون به بررسی شباهت میان وزن، قافیه وردیف دیگر غزل‌های این دو سلطان، سلطان احمد و سلطان سخن، می‌پردازیم:

سلطان:

صبح سعادت «است نظر بر جمال دوست» خرم شبی که جلوه نماید وصال دوست
(ص ۳۳۲، ۶ب)

سعدی:

صبحی مبارک «است نظر بر جمال دوست» بر خوردن از درخت امید وصال دوست
(ص ۳۹۵، ۷ب)

نیز:

گفتم مگر به خواب ببینم خیال دوست اینک علی الصبح «نظر بر جمال دوست»
(ص ۳۹۶، ۵ب)

قافیه‌های مشترک با اولین غزل سعدی «جمال، وصال، خیال و کمال» است. قوافی مشترک با دومین غزل سعدی عبارتند از: جمال، اعتدال و خیال. نکته دیگر این که سلطان، مصراع نخست مطلع غزل خود را در جای دیگری از دیوانش نیز به صورت بیتی مفرد آورده است:

صبح سعادت است نظر بر جمال دوست روز مبارک است که شد اتصال دوست
(ص ۳۹۰)

- سلطان:

دست چرانمی رسد هر چه بود فسانمش (کذا) غصه شکافت سینه را زین همه و ارهانمش
(ص ۳۴۰، ۷ب)

سعدی:

دست به جان نمی رسد تا به تو بر برفشانمش بر که توان نهاد دل تاز تو و اسانمش؟
(ص ۴۷۸، ۱۰ب)

قافیه‌های مشترک: فسانمش (ظ: فشانمش)، و ارهانمش، دوانمش (سلطان: می دوانمش)، و استانمش، دانمش (سلطان: ندانمش)، و انشانمش و چکانمش (سعدی: می چکانمش).

- سلطان:

غمزه‌گر فتنه جادو که نظیرش عدم است غمزه زد در دل ساقی که بیا صبحدم است
(ص ۳۴۷، ۷ب)

سعدی:

دلبرا پیش وجودت همه خوبان عدمند سروان بردرسودای تو خاک قدمند
(ص ۴۴۷، ۱۴ب)

البته سلطان در اینجا، ردیف غزل را از «آند» به «است» تغییر داده، اما قوافی مشترک میان این دو

غزل عبارتند از: عدم (در غزل سلطان ۲ بار آمده) و قدم (در غزل سلطان ۲ بار آمده).

- سلطان:

جانا حدیث عشق دلم را فگار کرد و اندوه جان‌گداز تنم را نزار کرد
(ص ۳۶۷، ۱۶ ب)

سعدی:

فضل خدای را که تواند شمار کرد یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد
(ص ۶۵۶، ۳۵ ب)

قوافی مشترک: اختیار، شمار، گذار، وار (سلطان: خسته وار، سعدی: شاهوار)، قرار (سلطان: بی‌قرار)، هوشیار، انتظار، نوبهار، اعتبار، نثار و کار.

- سلطان:

شکر و سپاس و حمد و ستایش خدای را و آنچه بسی درود ابر مصطفای را
(ص ۴۰۴، ۹ ب)

سعدی:

شکرو سپاس و منت و عزت خدای را پی‌روردگار خلق و خداوند کبریا
(ص ۶۴۷، ۸۷ ب)

در اینجا، سلطان احمد قافیه مصرع نخست مطلع سعدی، یعنی حرف «را»، را به عنوان «ردیف» شعر خود انتخاب کرده و قافیه را نیز بر اساس واژه پیش از قافیه سعدی (خدای) برگزیده است. هرچند غزل ۹ بیتی سلطان احمد با قصیده بلند بالای سعدی در شمار ابیات، قابل مقایسه نیست، اما در این میان، قوافی مشترک عبارتند از: خدای، انبیا (ی) مصطفای (ی)، رهنما (ی)، وفای (ی)، صفا (ی) (سعدی: بی‌صفا)، هوای (ی) (با اختلاف در معنی) و گدا (ی).

- سلطان:

از خاک ماهرویگان گل می‌دمد بهاران ای چشم مردمی کن وز دیده باران
(ص ۴۰۸، ۷ ب)

سعدی:

بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران کز سنگ گریه خیزد، روز وداع یاران
(ص ۵۲۶، ۸ ب)

قوافی مشترک: بهاران و باران.

- سلطان:

هرچند که در عالم معنی بدویدیم در گرد تک و پوی بتان می‌نرسیدیم
(ص ۴۲۳، ۷ ب)

سعدی:

المتَّه لله که نمردیــــــــم و بدیدیم دیدار عزیزان و به خدمت برســــــــیدیم

(ص ۶۷۷، ۱۱ب)

قوافی مشترک: نرسیدیم (سعدی: برسیدیم)، دمیدیم، بدیدیم، بشنیدیم (سعدی: شنیدیم). سلطان احمد در این غزل هفت بیتی خویش، دو مصراع از غزل سعدی را عیناً تضمین کرده است؛ یکی مصراع «المتَّه لله که نمردیم و بدیدیم» را که مطلع غزل سعدی است و دیگر این مصراع را: «بس فاتحه خواندیم و به اخلاص دمیدیم».

- سلطان:

بهــــــــاران در میان لالهــــــــه زاران چه خوش باشد ســــــــحر با دوستداران

(ص ۵۰۶، ۷ب)

سعدی: فراق دوســــــــتانش باد و یاران که مــــــــارادور کرد از دوســــــــتداران

(ص ۵۲۷، ۹ب)

قوافی مشترک: دوستداران و یاران. البته جناب سلطان در این غزل، سه قافیه نادرست (شیرین دهانان، بی نشانان و جانان) را نیز به کار برده اند که مصححان بدان اشارتی ننموده اند و ما نیز لابد باید بگوییم: هر عیب که سلطان بیسندد هنراست!

- سلطان:

می شــــــــکنی دل مرا زلف چو باز می کنی با تو نیاز می بــــــــرم این همه ناز می کنی

(ص ۵۰۹، ۷ب)

سعدی:

چشم رضا و مرحمت بر همه باز می کنی چون که به بخت ما رسد، این همه ناز می کنی

(ص ۵۹۰، ۷ب)

قافیه های مشترک: باز، [این همه] ناز، ایاز، نماز و [قصه] دراز.

- سلطان:

بــــــــاد صبح آمد صلا یــــــــی می زند عاشــــــــقان را مرحبا یــــــــی می زند

(ص ۵۱۲، ۵ب)

سعدی:

بلبل یــــــــی بیدل نوای یــــــــی می زند باد پیمای یــــــــی هوای یــــــــی می زند

(ص ۴۴۴، ۱۲ب)

قوافی مشترک: مرحبایی، نوایی، رای، آشنایی و [هم ز] جایی.

- سلطان:

چو در دماغ من آن بوی زلف یار آید بی اختیار ز جان نعره‌های زار آید
(ص ۵۱۳، ۷ب)

سعدی:

مرا چو آرزوی روی آن نگار آید چو بلبلم هوس ناله‌های زار آید
(ص ۴۶۱، ۱۳ب)

همه قوافی غزل سلطان یعنی یار، زار، دیار، کنار، [به] بار، هوشیار، عارو [در] شمار، در میان قافیه‌های غزل سعدی دیده می‌شود.

- سلطان:

برخیز ساقیا که تکلف رها کنیم عیش گذشتته را به مروق قضا کنیم
(ص ۵۱۸، ۹ب)

سعدی:

برخیز تا به عهد امانت وفا کنیم تقصیرهای رفته به خدمت قضا کنیم
(ص ۷۳۷، ۱۲ب)

نیز:

برخیز تا طریق تکلف رها کنیم دگان معرفت به دو جو پر بها کنیم
(ص ۷۳۸، ۵ب)

قوافی مشترک با نخستین غزل سعدی، «رها، قضا، چرا و دعا» ست و تنها قافیه مشترک با دومین غزل سعدی، «رها» ست.

- سلطان:

این نسیمی که خبر می‌دهد از یار قدیم راستی زنده شود از نفسش عظم رمیم
(ص ۵۲۹، ۳ب)

سعدی:

ما دگر کس نگرفتیم به جای تو ندیم الله الله تو فراموش مکن عهد قدیم
(ص ۵۱۹، ۱۱ب)

سه قافیه از غزل سلطان، یعنی «قدیم، عظم، رمیم و [وسمه] و [وسیم]» با غزل سعدی مشترک است. سعدی غزلی دیگر نیز دارد که بر همین وزن و قافیه است و در قافیه‌های «قدیم و رمیم» با غزل سلطان اشتراک دارد. مطلع آن غزل این است:

امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم
خواب در روضه رضوان نکند اهل نعیم
(ص ۵۱۸)

- سلطان:

ناظر روی توام چو نون که نداری تو نظیر
نظر از منتظران بهر خدایا باز مگیر
(ص ۵۳۰، ۳ب)

سعدی:

ما در این شهر غریبیم و در این ملک فقیر
به کمند تو گرفتار و به دام تو اسیر
(ص ۴۷۲، ۱۱ب)

قوافی مشترک: نظیر، [باز] مگیر و حقیر.

- سلطان:

اگر تو روی نپوشی جهان براندازی
میان خلق جهان آتشی دراندازی
(ص ۵۳۳، ۲ب)

سعدی:

اگر کلاله مشکی ز رخ براندازی
کنند در قدمت عاشقان سراندازی
(ص ۵۷۲، ۹ب)

قوافی مشترک: براندازی و سرافرازی.

- سلطان:

دیدار تو مایه حیات است
گفتار تو خوشتر از نبات است
(همان، ۲ب)

سعدی:

دیدار تو حلّ مشکلات است
صبر از تو خلاف ممکنات است
(ص ۳۷۹، ۱۱ب)

هرسه قافیه غزل سلطان احمد، یعنی «حیات، نبات و [بی] ثبات»، در میان قوافی غزل سعدی دیده می شود.

- سلطان:

زهی جمال تو منظر نظرم
نظاره کن که تویی همچو نور در بصرم
(ص ۶۵۸، ۸ب)

سعدی:

نرفت تا تو برفتگی خیالت از نظرم
برفت در همه عالم به بیدلی خبرم
(ص ۵۰۱، ۱۰ب)

نیز:

یک امشـــــبی که در آغوش شاهد شکرم گرم چو عود بر آتـــــش نهند غم نخورم
(همان، ۱۱ب)

قوافی مشترک با نخستین غزل سعدی، «نظم، بصرم، سرم» و قافیه‌های مشترک با دومین
غزل سعدی عبارت از «نظم و سحر» است.

– سلطان:

آن روح دلپذیر کـــــه روحش فدا رود یارب چنین رمیـــــده و بی ما کجا رود
(ص ۶۷۲، ۷ب)

سعدی:

عیبی نباشـــــد از تو که بر ما جفا رود مجنون از آســـــتانه لیلی کجا رود
(ص ۴۵۳، ۱۰ب)

قوافی مشترک: کجا، قضا، جفا، خطا و گدا.

– سلطان:

حســـــن تو مالک رقاب روی زمین است معتقد اهل عشـــــق جمله بر این است
(ص ۶۸۸، ۵ب)

سعدی:

بخت جوان دارد آن که با توفیرین اســـــت پیر نگرود که در بهشـــــت برین است
(ص ۳۹۲، ۱۰ب)

قوافی مشترک: [روی] زمین، نشین و مبین.

– سلطان:

جان چه ارزد که نثـــــار کف پای تو بود دل چه باشـــــد که معلق به هوای تو بود
(ص ۷۰۵، ۸ب)

سعدی:

من چه در پای تـــــوریزم که خورای تو بود سر نه چیز است که شایسته پای تو بود
(ص ۴۵۳، ۱۰ب)

قوافی مشترک: پا، [معلق به] هوا، [که] خورا، وفا و دوا.

– سلطان:

بلبل به چمن نعره‌زنان صبح دریده‌ست از زاله عرق بر رخ گل ســـــرخ چکیده‌ست
(ص ۷۱۰، ۴ب)

سعدی:

افسوس بر آن دیده که روی تو ندیدست یا دیده و بعد از توبه رویی نگریدست
(ص ۳۸۲، ۱۰ب)

نیز:

ای لعبت خندان لب لعلت که مزیدست؟ وی باغ لطافت به رویت که گزیدست؟
(ص ۳۸۳، ۱۱ب)

قافیه‌های مشترک با نخستین غزل سعدی، «دریده، چکیده، چیده (سلطان: بچیده، سعدی: نچیده)، کشیده» و قوافی مشترک با دومین غزل سعدی، «دریده، چکیده و مکیده» است.

- سلطان:

ورزش عشق است که مایه دل وین است شـیوه اهل تمیز تخت نشین است
(ص ۷۶۰، ۵ب)

سعدی: بخت جوان دارد آن که با توقیرین است پیرنگردد که در بهشت برین است (ص ۳۹۲، ۱۰ب)
قوافی مشترک: [دل و] دین، نشین (سلطان: تخت نشین، سعدی: گوشه نشین)، نگین و دین.

- سلطان:

تـو را از مردن من غم نباشد مـرا پیش تو مردن هم نباشد
(ص ۷۷۷، ۷ب)

سعدی:

تـو را نادیدن ما غم نباشد کـه در خیلت به از ما کم نباشد
(ص ۴۳۲، ۱۱ب)

قوافی مشترک: غم، هم، عالم، آدم، محکم، خرم، مرهم و محرم.

- سلطان:

آن سـرو گلعدار که رضوان غلام اوست سیم و زرش کوفه ز انعام عام اوست
(ص ۷۸۰، ۹ب)

سعدی:

خورشید زیر سایه زلف چوشام اوست طوبی غلام قد صنوبر خرام اوست
(ص ۳۹۴، ۷ب)

قوافی مشترک: غلام، قیام و دام.

- سلطان:

دل زدستـم برد ناگه دلبری مهوشی کافر دلی خوش منظری

ظاهر و باطن به عشق آراستیم
همچو «سعدی» در بیان لطف شعر
مهر در جان^۷، مهر در انگشتری
احمدا «شیرینی از حد می‌بری»
(ص ۸۰۴، ۱۰۱)

سعدی:

سرو بستانی تو یامه یا پری؟
جان و خاطر با تو دارم روز و شب
یا ملبک، یا دفتسر صورتگری؟
نقش بر دل، نام بر انگشتری
بس که تو «شیرینی از حد می‌بری»
(ص ۵۶۳، ۱۰۱)

دیگر قوافی مشترک: خوش منظری، صورتگری و می‌پروری.

- سلطان:

یار باز از ما جدایی می‌کند
شددز ما بیگانه بی‌جرم و خطا
عهد خدو در ای وفا یی می‌کند
با رقیبمان آشنایی می‌کند
(ص ۸۰۶، ۷۱)

سعدی:

یار با ما بی‌وفایی می‌کند
می‌کند با خویش خود بیگانگی
بی‌گناه از من جدایی می‌کند
با غریبمان آشنایی می‌کند
(ص ۴۴۷، ۹۱)

دیگر قافیه مشترک میان این دو غزل، «نمایی» (سلطان: قدرت‌نمایی، سعدی: گندم‌نمایی) است.

- سلطان:

ای وجود تو صنع «عز و جل»
روی تو محض جنه المأواست
دور بنیاد از تو خطا و خلل
هر چه گویم زوصف بیرونی
احمدا درد سر مده به نگار
«چه دعا گویم ای» نگار «اجل»
«انّ خیر الکلام قـلّ ودل»
(ص ۸۰۸، ۱۱۱)

سعدی:

شکر و فضل خدای «عز و جل»
جای دیگر نعیم بار خدای
که امیر بزرگوار اجل...
چشمه «سلسبیل و جوی عسل»
«چه دعا گویم ای» امیر «اجل»

سعدیاقصه ختم کن به دعا «إِنَّ خَيْرَ الْكَلَامِ قَوْلٌ وَ دَلٌّ»
(۶۷۰، ۲۰ب)

مقایسه این دو شعر نشان می‌دهد که هر ۱۲ قافیه غزل سلطان احمد در میان این قصیده بیست بیت سعدی دیده می‌شود. به جز آنچه در ابیات بالا ذکر کردیم، باقی قوافی مشترک میان این دو شعر عبارتند از: خلل، [جنگ و] جدل، [ز] و [حل]، جبل، [این] مشعل، محل، زحل و مستقبل.

- سلطان:

مسلمانان مرا پا در وحیل است تم در آتش روی جمیل است
(ص ۸۰۹، ۷ب)

سعدی:

شراب از دست خوبان سلسبیل است وگر خود خون می‌خوران سبیل است
(ص ۳۸۷، ۱۲ب)

قوافی مشترک: جمیل، بی‌بدیل، رحیل، بخیل، کحیل، سبیل و [قال و] قیل. در این جا باید دو نکته را یادآوری کنیم. نخست این که مقایسه مقطع این دو غزل، نشانه آشکاری است بر این که سلطان در سرودن این غزل نیز، شعر سعدی را پیش چشم داشته است. سعدی می‌گوید:

سخن بیرون مگوی از عشق، سعدی! سخن، عشق است و دیگر قال و قیل است
و سلطان احمد گفته است:

بجز عشق و حدیث عشق، احمد! مگو چیزی که باقی قال و قیل است
(ص ۸۱)

نکته دیگر این که در میان هشت قافیه این غزل سلطان احمد، دو واژه هست که ظاهراً نادرست و بی‌معنی است. قافیه نخست را در مطلع غزل سلطان دیدیم؛ آنجا که گفته: «مسلمانان مرا پا در وَحیل است». «وَحیل» را در فرهنگ‌ها نیافتیم. اگر مقصود حضرت سلطان، واژه «وَحَل»، به معنای «گِل و لای» باشد، این، از جمله موارد پرشماری است که وی قافیه را باخته است. چنان که گفتیم، در همین غزل، یک مورد دیگر نیز از همین دست هست و آن، واژه «کحیل» در این بیت است:

خوشا چشمی که بر روی تو افتاد چه حاجت دیگر او را با کحیل است؟
(همان)

واژه «کحیل» در لغت‌نامه دهخدا بدین معانی آمده: «سرمه‌دار، چشم با سرمه، چشم سرمه کشیده، مکحول، بسرمه، بسرمه کرده، چشم سرمه‌گون، کسی که سرمه‌ای به چشم خود کشیده باشد». اگر مقصود جناب سلطان این بوده باشد که چشمی که روی تورا ببیند، روشن و پر نور خواهد شد و دیگر نیازی به «سرمه» نخواهد داشت، هیچ یک از این معانی در این بیت، جایی ندارد.

- سلطان:

تا توانی ای صبا جز کوی او مسکن مکن
چون توانستی از آنجا عزم بربستن مکن
(ص ۸۱۶، ۷ب)

سعدی:

چشم اگر با دوست داری گوش با دشمن مکن
تیرباران قضا را جز رضا جوشن مکن
(ص ۵۳۲، ۹ب)

قوافی مشترک: [عیب] من، روشن، پیرامن و دشمن.

- سلطان:

چون بیه یادت سخن کنم آغاز
مرغ جانم ز تن کنـــد پرواز
(ص ۸۱۸، ۵ب)

سعدی:

ای بیه خلق از جهانیان ممتاز
چشم خلقی به روی خوب تو باز
(ص ۴۷۲، ۱۰ب)

نیز:

منتقل ب درون جامه ناز
چه خبر دارد از شبان دراز؟
(ص ۴۷۳، ۱۳ب)

یگانه قافیۀ مشترک با نخستین غزل سعدی، «پرواز» و تنها قافیۀ مشترک با غزل دوم، «آغاز» است.

- سلطان:

تویی شاهم تویی ماهم تویی خورشید و پروینم
چه شد ای باغبان آخر به باغم ره بده بالله
منم احمد چو فرهادی مثل یارم چو شیرینی
مرو کو آن دمی بر من که روی دیگری بینم
مکن منعم رگل دیدن که می بینم، نمی چینم
هزاران جان فرهادی فدای جان شیرینم
(ص ۸۲۲، ۷ب)

سعدی:

زدستم بر نمی خیزد که یک دم بی تو بنشینم
رقیب انگشت می خاید که سعدی چشم برهم نه
من اول روز دانستم که با شیرین در افتادم
بجز رویت نمی خواهم که روی هیچ کس بینم
مترس ای باغبان از گل که می بینم نمی چینم
که چون فرهاد باید دستت دست از جان شیرینم
(ص ۵۱۶، ۹ب)

بجز آنچه نشان دادیم، دیگر قوافی مشترک میان این دو غزل، «[که یک دم بی تو] بنشینم، [به]

بالینم و دینم» است.

- سلطان:

ویین حاجت مابه جان رواکن
ناگه «به غلط یکی وفاکن»
(ص ۸۳۱، ۹ب)

ای دوست دواي درد ماکن
تا چند خلاف وعده جویی

سعدی:

دردی به ارادتی دواکن
آخر «به غلط یکی وفاکن»
(ص ۵۳۲، ۱۰ب)

آخر نگی به سوی ماکن
بس یار خلاف عهد کردی

دیگر قوافی مشترک: آشنا، قضا، رها و دعا.

- سلطان:

ور نبینم خود آرمیدن نیست
هوس دوستی بریدن نیست
«طاقت» این سخن «شنیدن» نیست
عاشقی «پیرهن دریدن» نیست
آری این گل «برای چیدن» نیست
بنده را هیچ پروریدن نیست
(ص ۸۳۲، ۶ب)

گر ببینم «قرار دیدن نیست»
گر سرم می رود برو که مرا
جز حدیثش مگو کسه گوش دلم
عاشقی مشکل است نزد خرد
گفتم ای جان گل است رویت گفتم
احمد بن [ا]ویس بنده تو است

سعدی:

ش شب هجرانم آرمیدن نیست
وز حبیبم سر بریدن نیست
که مرا «طاقت شنیدن» نیست
چاره جز «پیرهن دریدن» نیست

روز و سلم «قرار دیدن نیست»
طاقت سر بریدنم باشد
مطرب از دست من به جان آمد
دست بیچاره چون به جان نرسد
گفت:

سیب سیمین «برای چیدن» نیست
کش سر بنده پروریدن نیست
(ص ۴۰۵، ۹ب)

سعدی خیال خیره مبد
با خداوندگاری افتادم

مقایسه این دو غزل نیز معلوم کرد که سلطان احمد برای سرودن این غزل خود نیز، شعر سعدی را دقیقاً پیش چشم داشته است.

- سلطان:

ای جمالست آفتاب نورتاب یوسف عهدی و یوسف در رکاب
(همان، ۷)

سعدی:

ماهرویا روی خوب از من متاب بی خطاکشستن چه می بینی صواب؟
(ص ۳۶۹، ۱۱)

قوافی مشترک: آفتاب، نقاب، تاب (سلطان: پیچ و تاب، سعدی: متاب) و صواب.

- سلطان:

چرا نظر به غریبان خود نیندازی چنان نه‌ای که به امثال ما نپردازی
(ص ۸۴۰، ۸)

سعدی (۱):

اگر کلاله مشکین ز رخ براندازی کنند در قدمت عاشقان سراندازی
(ص ۵۷۲، ۹)

سعدی (۲):

امیدوارم اگر صد ره‌م بیندازی که بار دیگرم از روی لطف بنوازی
(همان، ۱۱)

سعدی (۳):

تو خود به صحبت امثال ما نپردازی نظر به حال پریشانان ما نیندازی
(ص ۵۷۳، ۱۲)

قوافی مشترک با غزل نخست، «نیندازی، نپردازی و [همی‌کند] بازی» است. قافیه‌های مشترک با غزل دوم، «نیندازی (سعدی: بیندازی)، [می‌کند] (سعدی: همی‌کند) بازی، می‌نازی (سعدی: در نازی)، بنوازی، سازی (سلطان: دمسازی، سعدی: درسازی) و غازی» و قوافی مشترک با غزل سوم، «نیندازی، نپردازی، [می‌کند] بازی، می‌نازی (سعدی: صاحب نازی)، بنوازی، دمسازی (سعدی: نمی‌سازی)، بلند پروازی و غازی» است.

- سلطان:

ز جعد زلف سیاهش غزال چشم سیاه براوج کوه برآورده شاخ‌ها رنگ است
چو راه مسکنت از روی فقر می‌پویم میان ما و تکبر «هزار فرسنگ است»
(ص ۸۶۳، ۵)

سعدی:

دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است ز عشق تا به صبوری «هزار فرسنگ است»
(ص ۳۸۶، ۸ب)

قافیه‌های مشترک میان این «قطعه» سلطان و غزل سعدی، «رنگ (سعدی: خودرنگ)، جنگ و تنگ» است.

- سلطان:

چنان به دام ســـــرزلف دوست دربندم که اختیار ندارم که دل در او بندم (ص ۹۰۹، ۷ب)
سعدی: شکست عهد موّدت نگار دل‌بندم برید مهر و وفا یار ســـــست پیوندم
(ص ۴۹۸، ۹ب)

قوافی مشترک: [در] بندم، پیوندم و نپسندم.

- سلطان:

دلا در حـــــرت روز وصالـــــی که گـــــردد با حبیـــــبـــــت اتّصالـــــی
(ص ۹۲۵، ۹ب)

سعدی:

تَرْحَمَ ذَلَّتِي يَا ذَا الْمَعَالِي وَ وَاوَلِنِي إِذَا شَوَّشَتْ حَالِي
(ص ۵۷۸، ۲۷ب)

قوافی مشترک: وصالی، بنالی (دیوان سلطان: به نالی)، خالی، خیالی، جمالی و لالی. ضمناً سلطان احمد در این غزل خویش، کلّ مصراع «سَل الشَّهْرَانِ عَنْ طَوْلِ اللَّيَالِي» را نیز از سعدی تضمین نموده و این نکته را مصححان دیوان سلطان در حاشیه، یادآوری کرده‌اند.

پایان سخن

در این مقاله، تاجایی که توانستیم، موارد اثرپذیری سلطان احمد جلاير از سعدی را نشان دادیم. البته ممکن است برخی موارد نیز از نظر ما دور مانده باشد که امید است پژوهندگان دیگر بدان بپردازند. چنان که در مقدمه مقاله نیز گفتیم، اثرپذیری سلطان احمد از سعدی، در دو حوزه «کلمات و ترکیبات» و «وزن، قافیه و ردیف» دیده می‌شود و در حوزه «معانی و مضامین»، نشانی از اثرپذیری او از سعدی نیست، زیرا منظومات سلطان احمد اغلب صورت‌گرایانه است و چنان که از ابیات مذکور در همین مقاله نیز پیداست، نظم وی، قطع نظر از قلمرو معنا، حتی در حوزه لفظ هم انباشته از معایب گونه‌گون است. با این همه، یافته شدن دیوان مفصل سلطان احمد جلاير، به عنوان حلقه‌ای از زنجیره شعر فارسی، حائز اهمیت بوده است و سعی که مصححان در تصحیح این دیوان نموده‌اند، مشکور است.